

بسم الله الرحمن الرحيم

نفس انسان همانند کاخی از الماس یا بلور است که دارای عمارتهایی است، کما اینکه بهشت چنین است. نفس انسان پاک همانند بهشتی است خداوند از سکونت در آن مبتهج است. خداوند نفس را به صورت خود و شبیه خود آفریده است. ما باید به خودشناسی روی بیاوریم. عمارت اصلی در وسط عمارتهای دیگر قرار دارد. در همین عمارت است که پنهان ترین اسرار بین خداوند و نفس انسان رد و بدل می شود. همه توان ورود به قصر و در واقع به درون خود را ندارند. چون خود را فوق العاده با مسائل بیرون از قصر درگیر کرده اند. آنچنان با حیوانات بیرون از قصر دمخور شده اند که خود همانند آنها گشته اند.

عمارت اول: دعا و مراقبه

راه ورود به این قصر دعا و توجه meditation است. مقصود از دعا دعای لفظی صرف نیست؛ چون اصولاً دعایی که همراه با توجه نباشد اصولاً دعا نیست. تکان دادن لبها بدون توجه به اینکه چه کسی را می خواند و چه می خواهد دعا محسوب نمی گردد. کسانی که وارد اولین اتاق از طبقه اول عمارت نخست می شوند، هم عمده ایشان دنیا است، ولی نیت ایشان خوب است، گه گاه و نه همیشه خود را به خدا می سپارند. ایشان هر چند سطحی باشد سر به گریبان تفکر فرو می برند و در باره وضعیت خود تفکر می کنند. ایشان گه گاهع به خود می آیند و به دعا مشغول می شوند. لکن عمده مشغله ذهنی ایشان امور دنیوی است. ایشان در نهایت به اولین اتاقهای پایین ترین طبقه وارد می شوند. لکن همراه ایشان تعداد زیادی از آن حیوانات نیز وارد می شود. لذا ایشان زیبایی قصر را درک نمی کنند و در آنجا احساس آرامش نمی کنند.

ارتکاب گناه کبیره روح را ظلمانی می کند. البته روح همچون بلوری روشن است و خورشید که در وسط ساختمان است همچنان نور افشانی می کند. لکن گناه پرده سیاهی است که مانع تابش خورشید بر آن بلور می گردد. این مال کسانی است که در بیرون کاخ به سر می برند.

در این عمارت نخست انسان همچنان درگیر امور دنیوی است و نگهبانان نفس که همان حواس و قوای نفس هستند چندان قوی نیستند و به آسانی شکست می خورند. لذا باید به مریم مقدس و قدیسان متوسل شوند. نور

پادشاه که در عمارت مرکزی است به سختی به این عمارت می رسد. علت این ظلمت این نیست که عمارت نور ندارد، بلکه برای این است که حیوانات موزی که همراه سالک وارد شده اند، مانع دید می شوند.

عمارت دوم: [مجاهده و کاستن از تعلقات]

برای ورود به قصر دوم باید همه اشتغالات را حد الامکان کنار گذاشت و کم کرد. در عمارت دوم، تلاش نفس بیشتر است. ولی خطراتی که با آن مواجه می شود کمتر است. چون نفس در اینجا موقعیت خود را درک می کند و امیدی هست به اینکه بیشتر در قصر پیش برود.

در اینجا نفس درک می کند که خدا او را فرامی خواند. ندای خدا آنچنان دلنشین است که نفس بخاطر عدم امکان اجابت فوری دچار غم و غصه می گردد. مقصود از شنیدن دعوت الهی در این مرحله این نیست که روح مستقیماً سخن خدا را می شنود، بلکه اینست انسان گوش شنوایی برای دریافت مواعظ و سخنان نیکان دارد. در اینجا حافظه ما را به یاد مرگ و بی اعتباری دنیا می اندازد. آنگاه فاهمه به میدان می آید و گوشزد می کند که لذتهای دنیا آمیخته به رنج اند و بیرون قصر امنیت و صلحی در کار نیست. تاملاتی از این دست شیاطین را شکست می دهد.

در این مرحله عادات و تعلقات می توانند همه چیز را خراب کنند. اگر یک افعی انسان را بگزد کل بدنش مسموم می گردد.

در اینجا باید با همقطاران و دیگر سالکان هم مرحله و بالاتر ارتباط برقرار کند و از کمکهای ایشان استفاده کند. باید تصمیم جدی برای پیروزی داشته باشد. چون اگر شیطان ببیند که این فرد حاضر همه زندگی و آرامش و همه آنچه را که شیطان تقدیم می کند فدا کند که به عمارت اول برنگردد، در اینصورت شیطان دست از سر او بر می دارد.

نباید هدف سالک دست یافتن به مواهب و لذتهای معنوی باشد. چون عمارتی که بر طلب این مواهب بنا شده باشد، به آسانی فرو می ریزد. این مواهب مربوط به مراحل بعدی است. فرد مبتدی که در تازه به دعا روی آورده باید تمام تلاش خود را مصروف کند که اراده خود را با اراده الهی هماهنگ کند.

گاهی خداوند اجازه می دهد که این مارها ما را بگزند لذا ما خطا می کنیم. لکن نباید از تلاش دست برداریم یا نا امید شویم. چون خداوند همین خطای ما را زمینه ساز خیر قرار می دهد. همانند کسی که برای اینکه نوشدارو او را تقویت کند قبل از صرف نوشدارو اندکی زهر میل می کند

راه مبارزه با موانعی که شیطان بر سر راه انسان قرار می دهد و دست یابی به تجمع خاطر **recollection** این نیست که به یک باره تلاش مجدانه بکنیم، چون این تجمع به تدریج حاصل می شود. بعد از آن است که می توان برای مدت زمان طولانی تری به تجمع خاطر دست یافت. نباید تصور کرد که انجام کارهای ضروری زندگی مانع این تجمع خاطر است. چون مادام که دعا را ترک نگفته ایم خداوند همه کارهای ما را به نفع ما قرار می دهد. خلاصه هیچ راهی برای مبارزه با این حواس پرتی ها و خطاها وجود ندارد جز اینکه دو باره از نو شروع کنیم. در غیر این صورت روز به روز از توان ما کاسته خواهد شد.

عمارت سوم: نیایش تجمع خاطر

در عمارت سوم نیز هیچگاه از سقوط در امان نیستیم.

اوصاف کسانی که در عمارت سوم هستند: چیزی نمی تواند آنها را به گناه کبیره وادارد؛ حتی عمدا گناه صغیره نیز مرتکب نمی شوند؛ ساعاتی را در حال تجمع خاطر و تمرکز به سر می برند از وقت خود به خوبی استفاده می کنند و به همسایگان کمک می کنند. مواظب سخن و لباس خود هستند و اگر خانواده ای دارند مراقب احوال خانواده هستند و به ایشان رسیدگی می کنند. وقتی احساس می کنند در به سوی پادشاه بسته شده احساس بی صبری می کنند؛

ممکن است کسی در همین عمارت سالها با نظم جوارحی و جوانحی زندگی کند، به نحوی که تصور شود که به جای اینکه برده دنیا باشد دنیا برده او گشته، لکن در یک امتحان شکست بخورد و آرامش و نظمش را از دست بدهد. آنگاه که آرامش خود را از دست می دهند گمان می کنند که دارند بخاطر خدا متحمل رنج می شوند. در حالیکه این رنجیدن ناشی از عدم کمال است.

باید در این مرحله اراده خدا را به جای اراده خود حاکم کنیم. اگر نتوانستیم باید به عقب برگردیم و تمرین تواضع کنیم.

در این مرحله، موانع از همه طرف بر ما هجوم می آورند. لذا باید عقل و ترس از آسیب دیدن بدن را کنار نهاد. باید بطور کامل خود را رها کنیم. تنها هدف ما ادامه سیر در این مسیر تا دیدن خداوند باشد. بگذاریم او به فکر جسم ما باشد. اقتضای این سفر همان تواضع است و مانع آن فقدان تواضع است.

ترزا در این مرحله از نیایش تجمع خاطر (recollection) به عنوان گونه ای از دعا سخن می گوید: (برخی شارحان این را نیایش را مربوط به عمارت چهارم و نتیجه نیایش سکوت دانسته اند)

در این نیایش، شخص ناخودآگاه چشمانش را می بندد و آرزوی تنهایی می کند. بدون اینکه خودش تلاشی بکند، کم کم معبدی برای او ساخته می شود که در آن این دعا را می خواند. حواس و امور بیرونی تاثیرش را بر او از دست می دهند و روح کنترل خودش را به دست می آورد. در این نیایش فرد متوجه درون می شود و خداوند را در جان خود جستجو می کند

عمارت چهارم: نیایش سکوت

حیوانات سمی کمتر وارد عمارت چهارم به بعد می شوند. اگر هم وارد شدند بی ضرر اند بلکه مفید اند. چون اگر هیچ وسوسه ای نباشد شیطان ممکن است انسان را گول بزند.

در این عمارت به هنگام دعا لذت می بریم. و فکر می کنیم این لذت از عمل فضیلت آمیز ما ناشی شده است (ترزا در اینجا تجربه شخصی خود را نقل می کند که در آن آنچنان گریه بر او هجوم آورده بود که نمی توانست اشک نریزد. این گریه متوقف نشده تا وقتی که وی احساس سر درد شدید کرده است). این قبیل احساسات از عشق بر می خیزند در عین حال هدیه خداوند اند.

مهم اینست که بیشتر عشق بورزیم تا فکریعی تمرکز کنیم.

پس مهم اینست که علایم عشق را داشته باشیم. گمان نکنیم که اگر فکرمان به جای دیگری رفت همه چیز را از دست داده ایم. باید توجه داشت که فکر ما، و در واقع خیال ما، حد و مرزی نمی شناسد و در همان حال دعا و

توجه بجای اینکه در داخل قصر باشد در حول و حوش آن پرسه می زند. این امر در اختیار ما نیست و شیطان نباید از این طریق ما را گول بزند.

تمثیل چشمه برای توضیح دریافتیهای از خداوند که در این مرحله حاصل می شود

دلایل پنجگانه برای اینکه نباید به دنبال تسلاهای الهی و لذتهای معنوی باشیم:

۱ - باید خداوند را دوست داشته باشیم بدون هیچ انگیزه ناشی از خودخواهی؛

۲ - خواستن این لذتها منافی تواضع است چون عبادات بی مقدار خود را چیزی پنداشته ایم

۳ - خداوند مجبور نیست که به ما این تسلاها را عطا کند

۴ - آمادگی حقیقی برای دریافت این عطایا آرزوی رنج و تبعیت از مسیح است و نه آرزوی این تسلاها

۵ - این تسلاها نمی توان از طریق دعا و توجه اختیارا کسب کرد، بلکه غالباً خداوند وقتی عطا می کند که شخص توجهی به دریافت تسلاها ندارد.

اشاره می کند به اینکه راه دریافت این عطایا دو چیز است: تواضع و انقطاع.

عمارت پنجم: نیایش وصال

وصف کسی که وارد عمارت پنجم شده: او هیچ نمی بیند و هیچ نمی شنود و هیچ نمی فهمد. خدا خود وارد جانش می شود. او وقتی به خود می آید شک ندارد که او در خدا و خدا در او بوده است.

ورود به این وضعیت اتحادی به اختیار ما نیست بلکه به اختیار اوست که کی ما را به خم خانه اش ببرد.

این حالت نیایش وصال یا اتحاد حتی به نیم ساعت هم نمی رسد.

این روح که از پیله اش در آمده است دیگر در این دنیا احساس غریبی می کند و دیگر نمی تواند به بیرون کاخ برگردد. لکن اونمی تواند به حالت دعای وصال برگردد مگر اینکه خدا بخواهد.

توصیف نیایش اتحاد از حیث وضعیت جسم و بدن: در حالت نیایش اتحاد نفس در حالت خواب است. در این حالت، از هر گونه احساسی تهی است. در باره هیچ موضوعی نمی اندیشد. نفس از این جهان مرده است تا در خدا زندگی کند. این یک مرگ شیرین است. چون در این حالت نفس از همه قوایی که به هنگام سکونت در جسم داشت تهی شده است. شیرین است چون او پوست فنا پذیر خود را ترک گفته تا در خدا ساکن شود. این وضعیت چنان است که من مطمئن نیستم که در این حالت بدن تا آن حد زنده است بتواند نفس کشیدن را ادامه دهد. اگر هم نفس می کشد هیچ آگاهی ای به نفس کشیدن ندارد.

در مقام مقایسه بین نیایش وصال در مرحله پنجم و نیایش سکوت در مرحله چهارم اینست که نیایش پنجم حالت خواب آلودگی ایجاد نمی کند؛ در حالیکه در نیایش چهارم نفس تردید دارد که چه اتفاقی برایش افتاده است. آیا تخیلی بوده یا خواب بوده؟ از خدا بود یا از شیطان؟ این تردید هم روا است. چون در مرحله چهارم تخیلات ناشی از قوه خیال همچنان حضور دارند و بسیار مشکل ساز اند. لکن این تخیلات وارد عمارت پنجم نمی شوند؛ چون در این مرحله نه خیال و نه فهم و نه حافظه نمی توانند مانع دریافت عطایای الهی شوند.

علایم جسمانی نیایش وصال اینست که: خداوند همه حواسش را از کار انداخته تا بهتر بتواند حکمت را در نفس او نقش بزند. او در این حالت چیزی را نمی بیند و نمی شنود. این مدت خیلی کوتاه است. در این نیایش، خداوند به دیدار نفس انسان می آید به نحوی که پس از گذشت این حالت فرد تردیدی نمی کند در اینکه خدا در او ساکن بوده و او در خدا بوده است. آثار این نیایش پس از گذشت مدتها همچنان بر جان انسان باقی است.

کسی که در مرحله نیایش اتحاد است دوست دارد خود را هزاران مرتبه فدای خدا کند؛ دوست دارد سخت ترین توبه ها و کفاره دهی ها را متحمل شود؛ دوست دارد تنها و منزوی باشد.

در این اتحاد هیچ اندوهی بر قلب وارد نمی شود نه در این دنیا و نه در آخرت. هیچ حادثه دنیوی او را متاثر نمی کند. تنها نگرانی او اینست که نکند خدا را از دست بدهد. بیماری، فقر یا از دست دادن نزدیکان اندوهی بر

او وارد نمی کند. او می داند که خواست خدا بهتر از آرزوهای اوست. دو نوع اندوه وجود دارد: اندوهی که از غرایز طبیعی بر می خیزد و اندوهی که از شفت و خیرخواهی بر می خیزد. احساساتی که از قبیل دوم هستند اتحاد ما با اراده خدا را به هم نمی زنند و قرار و آرامش روح را از بین نمی برند. این احساسات زود زایل می شوند و اصولاً عمق جان را تحت تاثیر قرار نمی دهند بلکه تنها حواس و قوای نفس را متاثر می کنند.

هدف عبارت است از وحدت با عیسی و وحدت با خدای پدر. خدا این را می خواهد.

برای این کار باید هم خدا و هم همسایگان را دوست داشته باشیم.

برخی به هنگام دعا آرزو دارند که در راه خدا منفور و مورد وهن دیگران باشند، لکن تحمل کوچکترین اتهام نقطه ضعف را ندارند. آنچه در حال دعا برای خود بافته بودند چیزی جز فریب خیال نبود.

وحدت اراده فرد با اراه خدا همین است. گذشتن از دعا در راه خدمت به یک خواهر مریض. خوشحال شدن به خاطر ستوده شدن فرد دیگر...

عمارت ششم: نامزدی معنوی

در این عمارت، نفس که مجروح از عشق همسر گشته بیش از گذشته به انزوا روی می آورد و تا جایی که مخمل به وظایفش نباشد از هر چه که توجهش به خدا را بر هم می زند اجتناب می کند.

در اینجا به رویت خدا نایل می گردد رویتی که فوق قوه خیال است. این رویت تاثیر چنان عمیقی بر روح دارد که تنها آرزوی روح این می شود که دوباره او را ببیند.

در این مرحله نفس تصمیم می گیرد دامادی غیر از پروردگار را نگیرد و لی او تقاضای نفس را برای عقد سریع رد می کند تا اشتیاق نفس بیشتر شود.

کسی که به این مرحله رسیده باشد مورد آزار و اذیت دیگران واقع می شود: او را متهم به تظاهر و ریا می کنند. فردی که به این مرحله رسیده گرفتار دردهای جسمانی نیز می شود. مشکل مواجه شدن با کشیش اعتراف

پذیر بی تجربه که همه چیز را حمل بر وسوسه شیطان یا مالیخولیا می کند یکی دیگر از مشکلات چنین فردی است.

پروردگار از راههایی عشق همسر را بر می انگیزد. در این مرحله خدا حتی زمانی که انسان در حال تمرکز و توجه به خدا نیست ناگهان خداوند صدایی ایجاد می کند که کانه توسط یک ستاره دنباله دار یا رعد و برق ایجاد شده است. نفسی که اینگونه توسط خدا دعوت می شود صدای خدا را به خوبی می شنود. در ابتدا نفس گرچه دردی احساس نمی کند بر خود می لرزد یا حتی فریاد می کشد. نفس آگاه است که زخمی از جانب دوست بر او وارد شده است و آرزو می کند که این جراحات هیچگاه خوب نشود. این زخم ها و دردها گه گاه تکرار می شود تا درد اشتیاق در روح شعله ور شود. اینحالات نه ناشی از طبیعت اند و نه از ملیخولیا و نه از قوه خیال و نه از فریب شیطان.

خداوند راههای دیگری برای برانگیختن اشتیاق نفس دارد؛ مثلاً به هنگام قرائت یک دعا ممکن است رایحه خوشی فرد را احاطه کند تا دعا کننده حضور خدا را که وی همسر می نامد احساس کند و نفس به اعمال عاشقانه ترغیب شود.

عمارت هفتم: ازدواج معنوی

آنگاه که خداوند بر نفس به خاطر رنجهایی که در راه او تحمل می کند رحم می آورد، پیش از آنکه ازدواج روحانی را با این عروس کامل گرداند، او را به عمارت خود می برد و در محضر مجلسیان خود حاضر می کند؛ چون او همانطور که جایی در بهشت دارد، جایی در نفس انسان دارد که می توان آن را بهشت دوم نامید.

در این مرحله که خداوند می خواهد با این نفس ازدواج کند، رفتارش با مرحله قبل که او را به خلسه می برد تفاوت دارد. در مرحله قبل تنها بالاترین مرتبه نفس متأثر می شد؛ لکن از نفس دعوت نمی شد که وارد مرکز خود شود، لکن در این مرحله دعوت می شود.

در مرحله قبل که خداوند نفس را با خود متحد می کرد، او را کور و کر می کرد و از این طریق مانع می شد که نفس دریابد کی در حقیقت چنین لطفی خواهد کرد. در لحظه تحقق این اتحاد کل قوای روح از کار می افتادند و

روح صرفاً احساس قرب الهی می کرد. لکن در عمارت هفتم خداوند پرده ها را از جلوی چشم بر می دارد و اجازه می دهد خداوند با شهود عقلی لطف الهی را مشاهده کند.

در اینجا است که اشخاص تثلیث خود را بر نفس مکشوف می کنند. قبل از این انکشاف، اشراقی بر روح صورت می گیرد، همانند ابر نور بسیار درخشان. در اینجا نفس که به تثلیث ایمان داشته آن را رویت می کند و می بیند که سه شخصی که یک علم و یک قدرت دارند یکی هستند. لکن نفس این را با چشم سر یا چشم روح نمی بیند؛ چون این یک رویت خیالی یا صوری نیست.